

## برادران کارامازوف انجیل به روایت فنودور

صدرالدین طاهری<sup>۱</sup>

### چکیده

فنودور میخائیلویچ داستایوسکی را بنیانگذار رمانهای روانشناسانه دانسته‌اند. گرایش‌های مذهبی و عرفانی ویژه و دور از واپسگرایی داستایوسکی چهره ادبیات او را رنگی یگانه بخشیده است. این نوشتار نگاهی به بافت هرمنوتیک پخته‌ترین رمان او دارد که سه ماه پیش از مرگش انتشار یافت، و تلاش دارد با واکاوی زندگی نویسنده به ژرفای نگرش دینی او راه یابد. بازیگران درام برادران کارامازوف شارحان اندیشه‌های فلسفی زمان وی و نمایندگان گرایش‌های متضاد درون انسانند. شناخت ژرف داستایوسکی از شریعت عیسی او را به پیچیدن قبایی روسی بر تن کتاب مقدس و نشانیدن ردایی از نگرش مسیحی بر شانه روایتش از جامعه روس توانا ساخته. برادران کارامازوف نان طلبیدن کلیسا از دیانت را به چالش می‌کشد، و همزمان ناتوانی ملحدین را در دستیابی به یوتوپایی خالی از خدا آشکار می‌سازد.

**کلیدواژه‌ها:** ادبیات روس، کتاب مقدس، رهبانیت روسی، داستایوسکی، برادران کارامازوف.

## درآمد

«اگر دانه گندم که بر زمین می‌افتد نمیرد تنها ماند، اما اگر بمیرد ثمر بسیار آورد.» آیه ۲۴ از باب ۱۲ انجیل یوحنا آغازگر رمانیست که نه تنها حاصل تکامل یک نابغه که صدای ملتی باید به حسابش آورد. برادران کارامازوف برخاسته است از «جان فروتن روس عامی، فرسوده از غم و کار سخت، و از آن بیشتر بیداد بی‌پایان، و گناه بی‌پایان» (ب ک ۵۱۲). داستایوسکی می‌نویسد: «گفته‌اند مردم روس انجیل را نمی‌شناسند و حتی با مبانی دین آشنا نیستند. بلکه به راستی چنین است، ولی این ملت مسیح را می‌شناسد و برای ابد در قلب خود نگاه می‌دارد» (تروایا ۴۶۶). او هنگامی به نگاشتن این رمان نشست که راه پرخم و تاب عمرش را از تبعیدگاه سیبری و به چشم دیدن جوخه اعدام تا ایستادن بر تارک ادبیات جهان پیموده بود. و بر پایه نگرش ریشه‌مند او بر ایمان آمیخته به رنج مردمش، برادران کارامازوف در قامت یک انجیل روسی تراش خورد. نگرستن به سالهای ابتدایی و میانی عمر او، لایه های نمادین آثارش را دریافتنی‌تر می‌سازد.

## مکاشفه

داستایوسکی نویسنده‌ای چیره‌دست و آشنا به ادبیات مدرن است. دینی که جویس، کافکا و پروست بدو دارند انکارناکردنی است، و مهرش را بر کارهای نیچه، ژید، فاکنر، کامو و بسیاری دیگر از نویسندگان سده گذشته می‌توان دید. با این حال او بیش از هر نویسنده هم‌عصرش نزدیک به توده و از روشنفکران جداست. به هنگام گذران اسارتش در سیبری او موژیک روسی را لمس کرده و درکنارش رنج کشیده. هرترن انقلابی روس می‌نویسد: «این مرد ایمان و اعتقاد پرشوری به ملت روس دارد» (همان ۲۸۸). او خود به برادرش میخائیل نوشته: «در میان محکومان مردانی یافته‌ام، مردان حقیقی، با صفاتی بلند، ژرف، نیرومند و زیبا» (همان ۲۱۴). در سیبری او خداوندان قلبش را برای باقی عمر برمی‌گزیند: «انجیل، روسیه و توده مردم» و ایمان می‌یابد که «هرچه پیش آید ملت نجات خواهد یافت، حتی اگر همه چیز به پرتگاه مصایب رسیده باشد. او خودش را و ما را نجات خواهد داد، و نور رستگاری از ژرفا،

۲. «ب ک» نشانگر جملاتی است که از متن اصلی برادران کارامازوف، ترجمه صالح حسینی، انتشارات ناهید، به سال ۱۳۸۱ ذکر شده است.

از فرودست‌ترین لایه‌های مردم تابیدن خواهد گرفت» (ایوانوف ۵ - ۱۵۴). داستایوسکی همانند مسیح در میان فرودستان زیسته و عروسی ماهیگیران فقیر قانا را به سالنهای پرنور و رنگ اغنیا - که دیگران وصف کرده‌اند - برتری داده و می‌داند که «یگانه عشق روسها، عیسی مسیح است. مردم روس به شیوه خودشان به مسیح عشق می‌ورزند، تا سرحد رنج کشیدن» (ایوانوف ۱۵۳).

نخستین کتابی که در چهار سالگی به فنودور داده شد داستانهای تورات و انجیل بود (تروایا ۴۷) و نسخه‌ای از عهدجدید تنها کتابی بود که در دوران چهار ساله زندان اومسک در اختیار داشت (اندرسون ۵۳).

به گفته همسرش آنا (Dostoevsky, Anna 242) او هر شب این ذکر را می‌خواند: «مادر خداوند، مرا در زیر بالهایت نگهدار و حفظ کن».

این همان دعایی است که فنودور به هنگام خردسالی در مقابل شمایل خانوادگی مریم باکره به زبان می‌آورد. (Frank 44) وی تا پایان عمر بر این باور ماند که «ایمان به خداوند تنها پناهگاه انسان است» (Dostoevsky 663) و «تنها در مسیحیت است... رستگاری سرزمین روسیه از تمام مصیبتها و دروغهایش» (Townsend 14).

### فلسفه داستایوسکی

این استحکام در پایبندی به مذهب، منتقدینی چون ناباکوف را به تحقیر اندیشه داستایوسکی واداشته (ناباکوف ۳۰ - ۲۲۰). اما آیا او به سبب اعتقاد دینی‌اش ذهنی متحجر و واپسگرا دارد؟

در حقیقت نوشتار داستایوسکی نه بیانیه‌ای یکدست در ستایش خداوند، که آورده‌گاه کشاکش تفکرات رایج زمانه است. «او به عنوان یک هنرمند به منکران خدا حقوقی یکسان می‌دهد» (Gibson 68). «این ملحدین هستند در رمانهای او که بیشترین مباحث درباره خداشناسی را مطرح می‌کنند» (Gibson 121).

سرچشمه می‌گیرد که او از نابسامانی اجتماعی دارد. تا آنجا که می‌نویسد: «آنتی کرایست آرمانش را بر آشوب و هرج و مرج بنیاد خواهد کرد» (ایوانوف ۱۴۴). اما نه دین را مجاز به اسارت انسانها و تحدید اندیشه‌ها می‌داند و نه قدرت حکومتی را. چنین است که «با مذهبی که کلیسای ارتدوکس به کمک پلیس تبلیغ می‌کرد به مخالفت برمی‌خیزد» (ولف ۱۰۴) و «در یادداشتهای زیرزمینی از ایمان مسیحی به عنوان وسیله

دستیابی به آزادی اخلاقی دفاع می‌کند، که گراز حریص سانسور روسی پامالش کرده» (Leatherbarrow 68).

او ایمانش را بر پایه شناختی اصیل و دیالکتیکال بنا کرده. آنگونه که خود به شیوایی می‌گوید: «سرود مدیحه‌های من از کوره شک گذشته است» (تروایا ۲۱۸). هنگام طرح ایده کارامازوفها به مایکوف می‌نویسد: «اکنون در خیالم نوول بی‌نام عظیمی در مورد الحاد دارم (برای خاطر خداوند که با استحکام در میان ماست)، اما پیش از آن باید آغاز به خواندن کتابخانه کاملی از آثار بی‌دینان، کاتولیکها و ارتدوکسها کنم» (Dosto- (evsky, 1976: 751). او سوسیالیسم را می‌شناسد و خود آرمانی جز رهایی تهدستان و برابری ابدی انسانها ندارد. در مدخلی فلسفی چون حکایت مفتش اعظم «او چنان به عقاید کاتولیک حمله کرده که سخنش به سوسیالیستها، ماتریالیستها و بی‌خدایان مانده است». (Dostoevsky, 1971: 357) او پاپها را متهم می‌کند که اسیر دومین وسوسه مسیح در بیابان شدند؛ عطش قدرت. مفتش اعظم (نماینده قدرت مذهبی متکی به حکومت) به مسیح می‌گوید: «ما شمشیر را از قیصر گرفته‌ایم و البته با گرفتن آن تو را انکار و از او پیروی کرده‌ایم» (ب ک ۳۶۳). با این حال انتقاد داستایوسکی آگاهانه و از سر دلسوزی است، نه به شیوه آنارشیستهایی که تنها مشتاق برچیدن بساط درست آیینی بودند.

او به نیکویی برکاستی اندیشه مبشرین انقلاب بیناست و آن را بسیار پیش از آنکه ناگزیر رخ بنماید بیان می‌کند: «امروز سوسیالیسم در اروپا و اینجا مصرّ به حذف خداوند است. قبل از هرچیز به نان تکیه دارد، که آن را علم نامیده و مدعیست یگانه دلیل همه فلاکتهای انسانی تنگدستی است». (Dostoevsky, 1976: 754) اما مسیح به وسوسه‌گر پاسخ داد: «زندگی انسان تنها بسته به نان نیست» (لوقا، ۴: ۴).

او سعی دارد چشم انقلابیون را بر این نقصان بگشاید. «ناچارشان می‌کنم دریابند که یک مسیحیت غنی و آرمانی، فکری تجربیدی نیست. بلکه به گونه‌ای تصویری واقعیت دارد، ممکن است و به روشنی حضور دارد» (Dostoevsky, 1976: 759-60). راز امید عظیم او به رستگاری در عشق راستین به خداوند نهفته، دور از خودپرستی هر دو گروه ملحدین و مدعیان مذهب. عمده دین‌گریزان رمانهای او به گونه‌ای خودکشی دست می‌زنند. (استاوروگین و کریلوف در ابله، سویدریگیلوف در جنایت و مکافات، و اسمردیاکف در برادران کارامازوف) «آنها دست از زندگی بر می‌دارند، زیرا معنایی در حیات زمینیشان نمی‌یابند» (Townsend 16).

## گناه

آخرین شاهکار سترگ داستایوسکی که به تعبیر منتقدی فوران نثر او است (Lindstrom 186) نیز در قامتی تراژیک و بر پایه یک جنایت مصیبت بار بنا شده. «اما مهم برای داستایوسکی نه خود جنایت، که گناه پیوسته بدان است» (Dostoevsky, 1964: 658). داستایوسکی معتقد به گناهکاری ازلی روح انسان است. به مادری می نویسد: «اگر کودک بد است دروغ‌ها مقصردند... و نیز نهاد طبیعیش»

(Frank, 452) او رهایی از این گناه را در گرو گداختن روان در بوتۀ رنجهای حیات می‌داند. در یادداشت‌هایش برای ترسیم شخصیت راسکولنیکف آمده: «پاک کردن گناهانش با پذیرش رنج، و بدین‌گونه ادای کفاره کردارش» (Grossman 352). گناهی که شالوده این داستان بر آن نهاده شده جرم آشنای قهرمانان تاریخ و ادبیات غرب از کرونوس و زئوس تا اودیپ و از بروتوس تا هملت است. شوریدن نسل نو بر عرف کهنه که با بدعت نهادن، طغیان بر ولینعمت و پدرکشی رخ می‌نماید.<sup>۲</sup>

## برادران کارامازوف

فنودور پاولویچ که به خست و نوشخواری شهره است به قتل می‌رسد. دیمیتری فرزند ارشد او را در مجلس عیشی می‌یابند و به قوت شوهدی آشکار به زندان می‌برند. پیرمرد ارث مادری او را ربوده و قصد تصاحب معشوقش گروشکا را داشته است. هر سه برادر، دیمیتری عیاش، ایوان اندیشه‌گر و آلیوشای دلشده به گونه‌ای خون پدر را بر دستان خویش می‌بینند، اما اسمردیاکف فرزند نامشروع پیرمرد که قاتل حقیقیست از چشم قانون دور می‌ماند.

داستایوسکی نزدیک به دو سال برای نوشتن این رمان که ابتدا در نشریه پیام روس به گونه پاورقی چاپ می‌شد به کار پرداخت تا داستان در نوامبر ۱۸۸۰ به پایان رسید. او برادران کارامازوف را نخستین بخش از حماسه‌ای به نام «زندگی یک گناهکار بزرگ» نام نهاد که هرگز به خامه قلمش جاری نشد، زیرا سه ماه پس از انتشار کتاب درگذشت (Hutchins 218).

۳. در اساطیر شرق، این پایداری سنت است که آب بر آتش نواندیشی می‌ریزد. سبب مرگ سهراب، سیاوش و اسفندیار پدران پایبند به گذشته‌اند؛ نیای کوروش و پدر زال نیز دم زادن قصد جان فرزند می‌کنند. دارا (در شاهنامه) و موسی به آب سپرده می‌شوند و ابراهیم، اسماعیل را به مسلخ می‌برد.

برادران کارامازوف داستان فلسفی شورانگیزی است که ژرفای مباحث دینی درباره خداوند، آزادی و اخلاق را واکاوی می‌کند. درامی درونی درباره تلاش برای درستکاری و دل مشغولی میان ایمان و شک. نویسنده بیشتر کتاب را در «استارایا روسا» نوشت که خاستگاه اصلی داستان نیز هست. از زمان انتشار رمان تا امروز بسیاری از اندیشه‌گران جهان به عنوان تلاشی بزرگ در بستر ادبیات لب به تحسین آن گشوده‌اند.

داستایوسکی نخستین یادداشت‌هایش را برای این کتاب در آپریل ۱۸۷۸ نگاشت. رخدادهای گوناگونی گرد آمدند و به پیدایش این داستان دامن زدند. نخست تأثیر ژرفی که فیلسوف و اندیشمند روس «نیکولای فیودورویچ فیودوروف» در این دوران بر داستایوسکی نهاد. فیودوروف پشتیبان مسیحیتی بود که در آن فرزندان با ستردن گناه پدران به رستگاری برسند و اتحادی انسانی در قالب یک خانواده جهانی تشکیل دهند. تراژدی پدرکشی در نوول هنگامی تلخ‌تر جلوه می‌کند که واژگونی این آرزو را در دل آن می‌یابیم. (Komroff 211)

در می ۱۸۷۸ مرگ آلیوشا پسر سه ساله نویسنده، رشته داستان را از هم گسیخت. دلخراش‌ترین سوژه این مرگ برای داستایوسکی آنجا بود که دانست پسرش از صرع جان داده است، بیماری به ارث مانده برای او از پدرش. اندوه او برای فرزند نونهالش در سراسر داستان آشکار است.

«داستایوسکی در این کتاب عقاید مکانیکی درباره دنیای درونی انسان را درهم می‌شکند و مرزهای میان نیکی و شر را به هم می‌ریزد». (Dostoevsky, 1967: 523) در واکاوی این جنایت پدر متهم است که «چون پسرش از او نان خواست سنگی بدو داد» (اشاره به لوقا ۱۱: ۱۱) و ندای کتاب مقدس را نشنید که «ای پدران، فرزندان خود را به خشم می‌آورید» (رساله پولس به افسسیان، ۴: ۶). اما پلیدی پدر، توجیه سست عزمی و نامهربانی پسرانش نیست. زیرا خداوند همچنین فرموده است: «دشمنان خود را دوست بدارید... که او آفتاب خود را بر خوبان و بدان می‌تاباند، و بارانش را بر نیکوکاران و ستمگران می‌باراند» (متی، ۴۵ - ۴۴: ۵). از این رو داستایوسکی می‌گوید: «چه کسی حق دارد به دیگران نگاه کند و تصمیم بگیرد کدامیک سزاوار زیستنند؟» (ب ک ۲۰۴).

گناهکاری و رنجبری این خاندان دستمایه داستایوسکی برای طرح پرسشی است که خود می‌گوید: «در تمام طول زندگی، خودآگاه و ناخودآگاه مرا شکنجه کرده» (تروایا

۴۷۹). خدایی هست یا نه؟ شخصیت‌های مرکزی، از زوسیما تا اسمردیاکف همه با این مسئله درگیرند و قهرمان رمان، روح خداوند است که بر کنش تمام آنها استیلا دارد.

## ساختار

گرچه کتاب در سده نوزدهم به نگارش درآمد اما ارکانی مدرن دارد. داستایوسکی رمانش را چنان با گستره‌ای از اسلوب‌های گونه‌گون نوشت که بسیاری از منتقدانش را واداشته تا کتاب را اثری بی‌قید بنامند. آشکارترین نمونه، بهره‌گیری از زاوی داناست. از آنجا که این زاوی محرم و سهیم اسرار و اندیشه‌های همه بازیگران اصلی است، روایت را به سیاق خود پیش می‌برد، تا آنجا که خود بدل به یک شخصیت می‌گردد. هنگام توصیفات، کلام زاوی به آرامی در صدای شخصیتی که وصفش می‌کند محو می‌شود. بدین‌گونه داستان تحت اقتدار و اجبار به پیش نمی‌رود. این شیوه حس حقیقت را در روایت افزون و داستان را برای خواننده درونی می‌کند.

گفتارنویسی فن دیگری است که داستایوسکی به گونه‌ای بی‌همتادر این اثر به کار می‌بندد. هر شخصیت گونه ویژه‌ای از سخن گفتن دارد که هویت درونی او را نمایان می‌سازد.

## شخصیتها و نمادها

دو عنصر در نام کارامازوف دیده می‌شود: Kara با ریشه ترکی به معنای سیاه، و maz که در زبان روسی قیر معنا می‌دهد (Matlaw 29). (معنای سایر نامها نیز از همین مأخذ برداشت شده) قیر سیاه تعبیر داستایوسکی از سرشت زمینی انسانهاست، همان که در قرآن کریم «حماء مسنون» (لجن بدبو) و «صلصال کالفخار» (خاک کوزه‌گری) خوانده شده، حاصل آمیختگی این جوهر دون با روح الهی، کنشگریست که اختیار نوسان از سیاهی قیر تا نور پروردگار به او اعطا گردیده است.

فراز این توانالیه آلیوشا و فرود آن اسمردیاکف است. ایوان و دیمتری اما در میانه آن سرگشته‌اند. «در هرکدام از آنها صورت افراطی یکی از اجزای تشکیل دهنده شخصیت انسان آشکار است. در دیمتری جزء شهبوانی غالب است؛ در ایوان جزء عقلانی؛ و در آلیوشا جزء روحانی» (اندرسون ۱۶۹) و انتخاب داستایوسکی نه ایوان عقلگرا، که آلیوشای پاکباز است. «پس از او کرکگور و نیچه نیز تأکید می‌کنند که عشق و شور کلید شکل بخشیدن به زندگی آدمیست» (همان ۱۹۰).

روان پهناور این برادران برماند پدری فرومایه و مادرانی ستمدیده است. فنودور پاولوویچ (که داستایوسکی فروتنانه نام خود را بر وی نهاده است) حریص و طفیلی است، و فخرش دلکی بزم دارایان. از جهیز زنانش و چاپیدن حق پسرانش مالی اندوخته و در فزون کردنش به هیچ قاعده‌ای پایبند نیست. زن به چشم او ابزار عشرت است، چونانکه از دیوانه بویناکی نیز نمی‌گذرد، و برای دستیابی به معشوق پسرش طرح تباهی او را می‌ریزد. ترس و افسردگی برآمده از ناامیدی، او را به نوشخواری دائمی نشانده و گامی از سیاهی قیر فراتر نمی‌نهد.

دیمیتری پیش برنده حرکات و منبع انرژی دراماتیک است. مصائبش با گروشنکا، رقابت با پدرش، حکایت عشقش به کاترینا، اتهام، دادرسی و تبعید او پوسته بیرونی نول را تشکیل می‌دهند. (Mochulsky 601) او شرابخوار و هتاک است، اما در آستانه سقوط به سینه می‌کوبد، جایی که شرافتش او را نجات خواهد داد. «دیمیتری به اهریمن درون خود آمین نمی‌گوید، او به خاطر اسارت و حقارتش در ندامت و اندوه همیشگی، و به سبب گناهکاریش در توبه دایمیست» (ایوانوف ۱۵۱). معدود دفعاتی که از آدمها محبت دیده به یاد دارد و می‌خواهد «کاری برایشان بکند... تا اینکه از آن دم به بعد هیچکس اشک نیفشاند» (ب ک ۷۱۵). او از عشق کاترینا - که خود را شایسته‌اش نمی‌پندارد - گریزان است و نمی‌خواهد در قبال نجات پدرش صاحب قلب او گردد. اما به خاطر گروشنکا خواری را دوام می‌آورد و دست به گناه می‌آلاید. به آلیوشا می‌گوید: «زیبایی اسرارآمیز است و سهمگین. خدا و شیطان بر سرش می‌جنگند، و آوردگاه دل آدمیست» (همان ۱۵۶). نام او منسوب به دیمتر است، مادر خاک. وقتی رویای گریختن از روسیه را دارد می‌گوید: «زمانی برمی‌گردیم و در خاک خودمان به زیر گل خواهیم خفت» (همان ۶۲۷).

گروشنکا نیز شیفته خاک است، می‌گوید: «بهرتر است برویم و روی زمین کار کنیم. می‌خواهم زمین را با دستهای خودم بکنم» (همان ۶۲۷). جاذبه زن روس (در جایگاه الهه مادر) نه در اغواگری، که در برکت بخشی زمینی‌اش نهفته است. (Slo-chower 270) معنای نام او گلابی کوچک آبدار است که اشاره به زیبایی خاکی و سبکسری دخترانه‌اش دارد. به گفته منتقدی او یک زن است، جنونی ساخته شده از گوشت (تروایا ۴۸۵). اما نام خانوادگی‌اش، اسوتیلیف به معنای روشنی است و عاقبت نور عشق اوست که به مدد دیمیتری می‌آید. راکیتین (به معنی لرزان چون



بید) به طمع پول چونان یهودایی به فریفتن آلیوشا تن می‌دهد تا او و گروشنکا را که هر دو گرفتار بحراند به گناه وادارد. اما گروشنکا به مثابه روسپی مجدلیه «مصایب خویش را از یاد می‌برد و سرگشتگی آلیوشا را درمی‌یابد و این پاره پیازيست که او بخشیده» (Rosen 363). آلیوشا به جای سقوط در دام وسوسه به تسکینی خلاق از پیوستگی قلبی با اغواگرش دست می‌یابد و مرد می‌تواند او را به تمامیت نیکوتر سازد (Matlaw 21). در دادگاه نهایی قوانین قضایی دیمیتری را محکوم می‌کنند و قضاوت اجتماعی گروشنکا را. اما عشق و شرافت آندو را فراتر از داوران رنگ و لعابدار و خوشنامشان می‌نشانند.

آلیوشا (به معنای مددکار) به سبب غمخواری و پالودگی روحیش اقرارنویس است. او اعترافات برادرانش دیمیتری و ایوان و مرادش زوسیما را هرکدام در سه فصل می‌شنود. «عطیه ممتازی که نصیب آلیوشا شده و او را به قدس الاقداس ملت وصل می‌کند فیض و برکت عشقی تعالی بخش و سوزان به مسیح است» (ایوانوف ۱۵۳). هنگام نوشتن کارامازوفها داستایوسکی سوگوار فرزند خردسالش آکسی بود. از نام وی آلیوشکا زاده شد که او نیز به نوجوانی و بی‌آلایشی می‌میرد، و نیز آلیوشا که روشنترین چهره داستان است. سخنان آلیوشا برای کودکان یادآور مسیح در میان حواریون است. با این همه او نیز یکسره از تردیدهای انسانی تهی نیست. وقتی معجزه‌ای که پس از مرگ زوسیما انتظارش را می‌کشد پدیدار نمی‌شود «جسمانیت کارامازوفی او چون تاولی بر روی ناامیدیش می‌روید» (Rosen 363). اما در فراز ماندگار قانای جلیل آلیوشا بر سستی‌اش چیره شده، زمین را می‌بوسد به سپاس از معجزه راستین که هر روز بر همه انسانها طلوع می‌کند. «جوانی زبون به خاک افتاد، و دلاوری پرعزم به پاخاست» (ب ک ۵۰۹). همانگونه که پیرش بشارت داده بود: «شاهد غم بزرگی می‌شوی، و در آن غم سعادت‌مند خواهی بود» (همان ۱۱۳). مکاشفاتی از این دست را داستایوسکی خود نیز حس کرده است. «گاهی خداوند لحظاتی سرشار از صفا و روشنایی به من عطا می‌کند. در آن دم برای خود عقیده‌ای محکم می‌سازم، که همه عناصر آن روشن و مقدس است» (تروایا ۲۱۷).

یوان برادر دیگر را برخی رویه لوکیفر (شیطانی) روسیه می‌دانند، که با مردم بیگانه شده و گمراهشان می‌کند (ایوانوف ۱۵۱). اما من او را «شهید نومید» می‌نامم. سنگین‌ترین صلیب را ایوان به دوش می‌برد. او بی تاب دانستن پاسخ است و سرانجام

قامتش زیر گرانی این کشاکش روحی درهم فرو می‌شکند. ایوان می‌گوید: «برگهای چسبناک را در بهاران دوست می‌دارم، و آسمان آبی را...» (ب ک ۳۴۴) او می‌نویسد، دل‌باخته‌ترینای پاکدامن است، و با چشم بستن بر سیاهدلی جامعه شاید بتواند خوشبخت هم باشد. با این همه برای او دنیا با دلخوشیهایش «به اشکهای آن کودک شکنجه دیده نمی‌ارزد» (همان ۳۴۴).

حکایتگر «مفتش اعظم» ایوان است. «انتقاد فرجامین داستایوسکی بر کلیسا، بر پایه تجربه‌ای دوهزار ساله و استوار بر بینشی ژرف در قبال طبیعت نوع بشر» (Lawrence 234). مفتش به مسیح می‌گوید: «انسان را بسیار دست بالا گرفتی، زیرا هرچند که فطرت آنان سرکش است، به یقین برده‌اند» (ب ک ۳۶۰). مسیح به انسان برای آنچه باید باشد عشق می‌ورزد، آزاد و بی‌مرز. مفتش اعظم انسان را آنگونه که هست می‌خواهد، گرفتار در همه محدودیت‌هایش (Lawrence 237). خدا می‌توانست خوشبختی بشر را به حداکثر برساند، که فقط با محروم کردن انسانها از اراده آزادشان، از اختیارشان ممکن می‌شد. یا بگذارد انسانها رها و مختار باشند، حتی اگر در نتیجه انتخابهایی که آزادانه می‌کنند رنج بسیار به بار آید. از آنجا که داستایوسکی آزادی را گرانبهاترین موهبت انسان می‌داند، معتقد است خداوند می‌بایست گزینه دوم را انتخاب می‌کرد، که چنین هم کرده است (اندرسون ۱۸۱). عصیان ایوان بر جهان گناه آلود سبب می‌شود با شیطان در قالب ملموس تردیدهایش چهره به چهره گردد. از تردید ایوان واقعیت اسمردیاکف رجاله پدیدار می‌گردد که سیرتی چون نامش متعفن دارد و به میهنش نفرت می‌ورزد. روگرداندن اسمردیاکف از دین با توجیهات عامیانه فلسفی مد روز، شیفتگی به تجملات اروپایی و بیزاریش از اصل روسی خویش و سرانجام پدرکشی به حرص پول و انتحار بر اثر ترس او را در حقیرترین جایگاه داستان می‌نهد.

داستایوسکی به نوشتارهای تیخون زادونسکی<sup>۴</sup> کشیش بزرگ قرن هجدهم علاقه داشت و در ۱۸۷۰ به مایکوف نوشته بود: «می‌خواهم چهره مرکزی رمان جدیدم را از تیخون بسازم» (تروایا ۴۸۱). پس از مرگ آلکسی کوچک او مدتی در صومعه ساکن شد و دیدارهایش با پیر صاحب کرامت آمبرواز<sup>۵</sup> به رخسار پدر زوسیما شکل بخشید (همان ۴۸۱). پس زوسیما را بایست آمیزه‌ای از تیخون و آمبرواز دانست. به ناشرش می‌نویسد: «این شخصیت و سیما را از راهبان قدیمی روسیه

4. Tikhone of Zadonsk

5. Ambroise

گرفتم؛ همراه با فروتنی ژرف و امیدهای نامحدود فطری که آنها به آینده روسیه و به تقدیر اخلاقیش دارند» (Ziolkowsky 31). دوری از تکبر نخستین سفارش آنهاست. در یکی از دعاهای کوتاه تیخون آمده: «چشمانی عطایم کن تا راه افتادگی را بیابم و پیروی کنم» و آمبرواز می‌گوید: «باید خود را پست انگاریم، پیش از آنکه دیگران بدتر از همه بیندارندمان» (همان ۳۲). سایه حمایت زوسیماست که گامهای آلیوشا را در راهی اینگونه سوای برادرانش نیرو می‌بخشد. زوسیمما به آلیوشا می‌آموزد دوست داشتن انسانها را در کردار خویش متجلی سازد زیرا «عشق در عمل چیزی خشن‌تر و سهمگین‌تر از عشق در رویاست» (ب ک ۸۸).

### تأثیر داستایوسکی

در زمانه‌ای که تلاش هر اندیشه‌گری در آمیختن فلسفه‌اش با چاشنی بی‌خدایی بود، داستایفسکی درختی به بار نشانده که مردمان بسیاری را پناه داد. بردیائف پروفیسور فلسفه دانشگاه مسکو که کمونیستها تبعیدش کردند نوشته است: «داستایفسکی روح مرا چنان تکان داد و برکشید که هیچ نویسنده یا فیلسوفی پیش از آن نکرده بود... آزمان بود که برای نخستین بار به عیسای مسیح گرویدم» (7 Berdyaev). او بر نویسندگان آمریکایی چون «ارنست همینگوی»، «جیمز جویس» و «ویرجینیا وولف» نیز تأثیر بسیار نهاده است. همینگوی در کتاب مجموعه طرحهایش به نام میهمانی متحرک که پس از مرگش انتشار یافت نفوذ داستایوسکی را بر خود بسیار ستراگ می‌داند. جویس در گفتگو با «آرتور پاور» می‌گوید: «او مردی است که بیش از هرکس در ساختن ادبیات مدرن و استحکام آن در جایگاه امروزیش سهم دارد. قدرت ویرانگر او بود که رمان ویکتوریایی را با آن باکرگی سفیهانه و ابتذال دستوریش پس زد و کنار نهاد.» وولف در مقاله‌ای به نام دیدگاه روسی می‌نویسد: «رمانهای داستایوسکی چون گردابهایی جوشان و شن بادهایی چرخ زنده ما را افسون شده به درون می‌مکند. ساختار نوشتار او ناب و از جنس روح است. برخلاف میلان به ژرفایش کشیده می‌شویم، خاموش و کور و چرخ زنان. و آنگاه سرشار از شعف و جذبه می‌گردیم. شکسپیر به کنار، هیچ هیجانی به پای خواندن داستایوسکی نمی‌رسد».

او چندگانگی شکافها، لایه‌ها و ابهام‌های پیشتر ناشناخته انسان امروز را - که همان

انسان همیشگی در نوترین نمود خود است - کشف کرد و نمایان گرداند و به مرزهای واقعیت برکشاند. او از زمانهٔ پس از خویش پرسشهایی کرد که پیشتر نکرده بودند و با نجوهای خویش پاسخهایی داد که پیشتر نداده بودند (ایوانوف ۴). اینشتن گفته است: «داستایوسکی بیش از هر اندیشمند دیگری به من بخشید» (Leatherbarrow 169) زمانی که برای بزرگداشت پوشکین به مسکو رفته بود مردم به او می‌گفتند: «شما پیامبر ما هستید. ما بعد از خواندن کارامازوفها آدمهای بهتری شده‌ایم» (تروایا ۵۱۱).

...و این پیغامیست که همهٔ نسلاها و همهٔ ملتها برای داستایوسکی دارند.

### فرجام

مکاشفات رخ داده در زندگی داستایوسکی پایبندی او را به مذهب تا پایان زندگی استوار ساخته است. بررسی واپسین رمانش برادران کارامازوف، که بسیاری از منتقدین آن را برترین اثر وی به شمار آورده‌اند از دلستگی ژرف نویسنده به گرایش دینی و عرفانی ویژه خویش خبر می‌دهد. با این وجود داستایوسکی داستان‌ش را به خطابه یا بیانیه‌ای مذهبی بدل نمی‌سازد. رمانهای او که ساحت رویارویی اندیشه‌های اخلاقی و مباحث فلسفی رایج‌اند از جانبداری تهی‌ست، از این روست که نوشتارش همواره دلکش و نفسگیر باقی می‌ماند و به ورطه نصیحت یا تبلیغ در نمی‌افتد. پیام بزرگ او دوست داشتن انسانهاست. و به رنج، به‌مثابه راهی برای زدودن غبار گناه اعتقاد دارد. کشش داستایوسکی به سوی رهبانیت کهن روسی به نوشتار او آرامش، امید و فروتنی بخشیده است. به تأیید منتقدین و نویسندگان بزرگی چون همینگوی، جویس و وولف او را بایست از پایه‌گذاران ادبیات مدرن دانست.

## منابع

- اندرسون، سوزان لی. *فلسفه داستایوسکی*. ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ اول، تهران: طرح نو، ۱۳۸۵.
- ایوانوف، ویاجسلاو. *آزادی و زندگی تراژیک: پژوهشی در داستایوسکی*. ترجمه رضا رضایی، چاپ اول، تهران: البرز، ۱۳۷۲.
- تروایا، هانری. *زندگی و نقد آثار داستایوسکی*. ترجمه حسینعلی هروی، چاپ اول، تهران: نیلوفر، ۱۳۶۹.
- داستایوسکی، فنودور. *برادران کارامازوف*. ترجمه صالح حسینی، چاپ اول، تهران: ناهید، ۱۳۸۱.
- *عهد جدید*. چاپ سوم، تهران: انتشارات انجمن کتاب مقدس، ۱۹۸۱م.
- ناباکوف، ولادیمیر. *درسهایی درباره ادبیات روس*. ترجمه فرزانه طاهری، چاپ اول، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۱.
- ولف، کری. *درباره مفهوم انجیلها*. ترجمه محمد قاضی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- Berdyaev, Nicholas; *Dostoevsky*; NY: Meridian Books, 1957.
- Dostoevsky, Anna; *Reminiscences*; NY: Live right Publishers, 1975.
- Dostoevsky, Fyodor; *Crime & Punishment*; George Gibian; NY: Norton Critical Editions, 1964.
- Dostoevsky, Fyodor; *Collected Works*; Moscow: Progress Publishers, 1967.
- Dostoevsky, Fyodor; *The Idiot*; Julius Katzer; Moscow: Progress Publishers, 1971.
- Dostoevsky, Fyodor; *The Brothers Karamazov*; Ralph E. Matlaw; NY: Norton Critical Editions, 1976.
- Dostoevsky, Fyodor; *Demons*; Alfred A Knopf; NY: Norton Critical Editions, 1994.
- Frank, Joseph; *Dostoevsky: The Years of Ordeal 1850-1859*; Princeton: Princeton University Press, 1983.
- Frank, Joseph & Goldstein, D.I eds; *Selected Letters of Fyodor Dostoyevsky*; London: Rutgers University Press, 1987.
- Gibson, A. Boyce; *The Religion of Dostoevsky*; Philadelphia: The Westminster Press, 1973.
- Grossman, Leonid; *Dostoevsky*; NY: The Bobbs - Merrill Company, Inc, 1975.
- Hutchins, Robert Maynard; editor in chief, *Great Books of the Western World*; Chicago: William Benton, 1952.
- Komroff, Manuel; *The Brothers Karamazov*, New York: NY, 1957.
- Lawrence, D. H; *Selected Literary Criticism*; ed by Anthony Beal; NY: The Viking Press, 1961.
- Leatherbarrow, William; *Fyodor Dostoevsky*; Boston: Twayne Publishers, 1981.
- Lindstrom, Thais; *A Concise History of Russian Literature*; NY: New York University Press, 1966.

- Matlaw, Ralph E; *The Brothers Karamazov: Novelistic Technique*; NY: The Hague, Mouton & Co, 1957.
- Mochulsky, Constantine; *Dostoevsky, His Life & Work*; Michael A. Minihan; Princeton: Princeton University Press, 1971.
- Rosen, Nathan; "Style & Structure in the Brothers Karamazov" *Russian literature Triquarterly I*, 1971.
- Slochower, Harry; *Mythopoesis: Mythic Pattern In The Literary Classics*; Detroit: Wayne State University Press, 1970.
- Townsend, James; autumn "Dostoevsky & His Theology" *Journal of the Grace Evangelical Society*, 1997.
- Ziolkowsky, Margaret; "Dostoevsky & the Kenotic Tradition" In *Dostoevsky & the Christian Tradition*; ed by George Pattison & Diane Oenning Thompson; Cambridge University Press, 2001.

نگاره‌ها

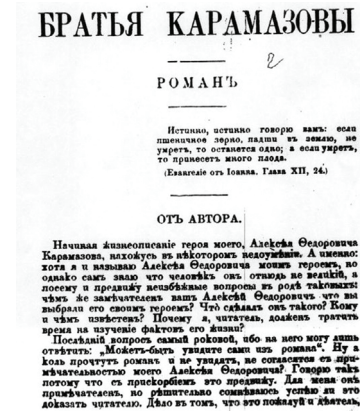


۲: یادداشت‌های داستایوسکی برای  
بخش پنجم کتاب Dostoevsky, 1976.

۱: داستایوسکی در میانسالی  
.Mochulsky, 1971



۴: تصویر روی جلد برگردان  
انگلیسی برادران کارامازوف  
Dostoevsky, 1976



۳: نخستین صفحه از چاپ اول  
کتاب، نوامبر ۱۸۸۰  
Dostoevsky, 1976



۶: داستایوسکی در  
روزگار پایانی زندگی  
.Mochulsky, 1971



۵: برادران کارامازوف بر  
صحنه تئاتر  
.Mochulsky, 1971